

## تطبیق متن

فالحق أن إضافات .... تكون بين الأشياء  
ایشان می‌فرمایند - به دنبال مطالب دیروز  
- جنبه وجودی اشیا عین ربط و عین ظهور آن  
فیض که متدلی به مبدأ فیاض خودش می‌باشد. و  
ماهیت اشیا به استدعاء ذاتی خودشان استجلاب  
فیض و وجود را از مبدأ می‌کند و آن مبدأ به  
واسطه اقتضای فاعلی خودش مستدعی برای  
معالیل در عالم اکوان است. حق مطلب این است  
که اضافات ذات واجب به ممکنات و نسبت  
خلاقیت و قیومیت به ممکنات، آن نسبت خلاقیتی  
که قیومیت دارد این خلاقیت به ممکنات قوام  
خلاقیت به وجود و تحقق ممکنات در خارج را  
می‌دهد. و اضواء ذات واجب بر ذوات و ماهیاتی  
که قابل وجود هستند و آن ماهیات را وجود  
می‌بخشند اینها به اضافه مقولیه و متأخر از این  
ماهیات و ممکنات نیست بلکه به نفس اضافه  
اشراقیه، خود آن خلاقیت تقدّم طبعی بر ذات  
ممکنات دارد. نه اینکه بعد از آن ذات حاصل  
بشوند تا در مرتبه‌ای از مراتب خلّو ذات از  
وصف خلاقیت و قیومیت متصوّر باشد

(و لیست اضافه کسایر اضافات الّتی تکون و  
بین الأشياء) اضافه خلاقیت به ممکنات اضافه  
قیومیت و امثال ذلك اضافه اش اضافه مقولیه نیست  
(و تکون متأخره المنسوب و منسوب الیه) که این  
اضافه بعد از منسوب و منسوب الیه پیدا می‌شود.

(بل انما يكون مصداق صفاته اضافيه ذاته بذاته) مصداق صفات اضافيه او و حقيقت اتصاف ذات به صفات اضافيه؛ مصداق صفات خود ذات متعال است بدون شئ آخر بدون مخلوق و بدون مرزوق و بدون ماهيه الموجوده في الخارج خود صفات اضافيه با انتساب به ذات حق نه با تحقق اعيان خارج و بعد از تحقق اعيان خارج تحقق پيدا مي كند يعنى (ان نفس ذاته بذاته كافيه انتزاع نسبته والمنسوب و اليه) خود ذات پروردگار بذاته و تنهائي نسبت خلاقيت و منسوب اليه كفايت مي كند و آنچه كه به آن نسبت داده مي شود را كفايت مي كند يعنى خود ذات براي اتصاف به خلاقيت كفايت مي كند و نيازى براي تحقق خارجى او نخواهد بود چرا نياز نخواهد بود؟ چون نفس اراده و خلاقيت عبارت است از تحقق خارجى پس قبل از معلول است كه اين خلاقيت جنبه عليت خودش را ارسال کرده است. و قبل از اينكه معلول بخواهد پا به عرصه وجود بگذارد، اراده و مشيت بر اين نزول تعلق گرفته است و اين ظهور به هم پيوسته است و به نفس اراده و مشيت آن شئ در خارج تحقق پيدا کرده است نه اينكه اين وصف انتسابى به حق باشد مانند ساير نسب اضافيه كه بعد از تحقق شئيئن يعنى منسوب و منسوب اليه از آن انتزاع بشود. مانند فوقيت و تحتيت كه بعد از تحقق خارجى فوق و تحت انتزاع مي شود زيرا اگر ارضى باشد و سمائى نباشد فوقيت انتزاع نمى شود يا تحتيت انتزاع نمى شود. هم بايد سمائى باشد و هم ارضى باشد آن وقت ما فوقيت را بعد از اين دو انتزاع كنيم اما در نسبى كه متدلى به حق است و اتكاء به حق دارد نفس التعلق به حق كافي براي مصداقيت حق است

این صفات را، نفسِ اتکاء به حق و نفس ذات حق کفایت می‌کند که متّصف به این ذات بشود. متصف به این وصف بشود

(فكما ان بعلمه الكمال الاجمالي يعلم الجميل الاشیاء نُسِبَت إليه تعالی) همانطوری که حق متعال با علم کمالی اجمالی که دارد جمیع اشیاء و نسبت آن اشیاء را خود به خود عالم است و آن علم، علم حضوری است که به نفس علم حضوری تمام اشیاء را در وجود خود وجدان و شهود می‌کند نه اینکه با علم اجمالی در عالم ابهام می‌داند که چه خواهد شد. آن را ما هم می‌دانیم این که برای خدا هنر نیست ما هم اجمالاً می‌دانیم در این کتاب چیست خیلی هنر نکردیم اگر راست می‌گویی تك تك صفحات را بگو ببینم در آن چیست. آنچه که حق متعال در مقام ذات بر آن عالم است عبارت است از علم تفصیلی اشیاء که عبارت از حضور خارجی آن اشیاء است آن وجدانِ حق متعال را علم حضوری به او می‌گویند منتها علم اجمالی و علم تفصیلی نسبت به تحقق و تکوّن خودِ اشیاء است نه نسبت به ذات حق، آنچه که منتسب به ذات حق است لا تغیر و لا تبدل است بسط و اجمال اصلاً در آنجا معنا ندارد. آنچه که در مقام خلق است آن به تفصیل و اجمال بر می‌گردد. و آن هم تابع شرایط زمان و مکان است. چون محکوم و مقهور به قانون زمان و مکان است لذا مقام تفصیل و مقام اجمال؛ در اعیان خارجی تفاوت دارد اما اگر اشیاء مقهور به زمان و مکان نباشند وجود آنها در ذات حق به علم حضوری علی السواء است حتی آنهایی هم که محکوم به زمان و مکان هستند همینطور هستند منتها از نقطه نظر مرتبه معلولیت ما يك مرتبه اجمال داریم که آن حقیقه العله

است و يك مرتبه تفصیل داریم و آن عبارت از بروز و ظهور معلول در خارج است این را می‌گوئیم مقام تفصیل پس اگر ما به علت نگاه کنیم همه چیز در مرحله علّیت وجود دارد و اجمال و تفصیل اصلاً در آنجا معنا ندارد.

اگر ما به معلول نگاه کنیم، خوب می‌بینیم گاهی معلولی وجود دارد و گاهی معلولی وجود ندارد الان در این شرایط ما روز سه شنبه که پنجم یا ششم رجب می‌باشد الان يك موجوداتی در امروز متولّد می‌شوند که دیروز متولّد نبودند فردا هم متولّد نمی‌شوند. فردا که روز چهارشنبه است يك موجودات دیگری متولّد می‌شوند پس مقام بسط و مقام ظهور بالنسبه به عالم کون و فساد است اما نسبت به نفس عوالم تجردی مجرد و عوالم ربوبی در آنجا اجمال و بسط معنا ندارد. در عالم علّیت همه چیز به علم حضوری و به نفس حضوری وجود دارد. به نسبت به ما تفاوت پیدا می‌کند. مثل اینکه يك فردی که مقرب سلطان باشد از نظر اینکه مقرب سلطان است و وزیر سلطان است از نظر اینکه پسر فلان کس است. این دو جنبه را ما باید از هم لحاظ کنیم. می‌گویند سلطان محمود يك غلامی داشت به نام ایاز که خیلی معروف بوده است این همیشه گاه گاهی می‌رفت در اتاقی و کسی را راه نمی‌داد سعایت کردند جریانش مفصل است و در مثنوی مولانا آمده است خلاصه يك روز سلطان می‌رود نگاه می‌کند می‌بیند که نشسته و پشمینه‌ای سرش کرده و يك چوبی هم گذاشته کنارش و همینطور نشسته بعد می‌آید، وقتی که بر می‌گردد سلطان محمود

می‌گویند کجا بودی؛ می‌گویند جایی بودم، می‌گویند باید بگوئی من آمدم دیدم و خلاصه باید بگوئی قضیه چه است؟ گفت من قبل از اینکه به خدمت سلطان برسم چوپان بودم و يك پشمینه‌ای به بر داشتم و يك چوبی هم در دست و يك عبریتی هم بر دوش داشتم و كل ما يملك من این بود - چوپان همین است - الآن طوری شده است که تمام وزرای سلطان از من اطاعت می‌کنند و حلقه اطاعت من را به گوش دارند. و من هر هفته يك بار در این اتاقم همان پشمینه‌ای که آن موقع داشتم و آن چوب و عصا و کذا را می‌گذارم و می‌روم يك ساعت آن را می‌پوشم و با خود حدیث نفس می‌کنم که تو همان هستی، فرق نکردی عنایت سلطان تو را به اینجا رسانده که تمام امراء و وزراء در هر چیزی باید از تو اطاعت بکنند و این مسأله موجب می‌شود که؛ غرور مرا نگیرد و من فریفته نشوم ببینید این چه فرهنگی دارد. واقعاً که بی جهت سلطان محمود دل‌باخته ایاز نشده بود واقعاً يك همچین شخصی با يك همچین فرهنگی و با يك همچین تعقل و تدبّر و تفکری حیف نیست انسان با این رفیق نشود. واقعاً کسی که يك همچین فهم و شعوری دارد که حوادث و مسائل او را تغییر نمی‌دهد و او را از آن صراط به این طرف و آن طرف نمی‌آورد واقعاً زیبنده است که با يك همچین شخصی انسان انس داشته باشد. سلطان محمود هم بی جهت که نیامد با يك هم چنین کسی هم نشین شد.

اینها انسانهای فهمیده‌ای بودند ایاز که يك همچین جمال دل‌آرایی نداشته بود يك انسان

بسیار سید چردهای بوده و يك انسان لاغر بوده وقتی که همه را امتحان می‌کند در مورد او سعایت می‌کند اینطور است اینطور هست رشك و حسد به آن می‌ورزند سلطان محمود می‌گوید يك گوهری از خزانه بیاورند به اولی می‌گوید بزن بشکن به دومی می‌گوید بزن بشکن تا آخر می‌گویند آقا این چه است و این فلان است. آخر چرا سلطان يك هم چنین کاری را می‌خواهد بکند؟ جوهر در دنیا نظیر ندارد. - کارهایی که ما می‌کنیم همین است. - خلاصه تا اینکه هیچکدام این کار را نمی‌کنند آخر به ایاز می‌رسد ایاز می‌زند و آن را می‌شکند و صد تکه اش می‌کند همه می‌گویند وای من باب مثال احمق بودی نفهم بودی چرا اینطور چرا آنطور. بعد سلطان محمود می‌گوید آیا این جواهر ارزشش بیشتر بود یا کلام من؟ يك مرتبه این ها به خود می‌آیند عجب کاری کردند چقدر نفهم بودند شما جواهر را بر کلام سلطان محمود ترجیح دادید يك سنگ را بر امر مولا ترجیح دادید يك جواهر را که قیمتش هر چه باشد بر کلام سلطان ترجیح دادید کدام قیمتش بیشتر بود؟ اینجا می‌گوید این ها را چکار کنند که ایاز می‌آید و شفاعت می‌کند حالا این دو جنبه در ایاز وجود دارد يك جنبه، جنبه انتساب به سلطان و آمریت و مولویت بر همه مملکت سلطان است این يك جنبه‌اش می‌باشد و يك جنبه صرف نظر از سلطان؛ خود ذات این ایاز خود ذاتش همان پشمینه پوشی بوده که چوب می‌انداخته بر سرش با آن عبریت دنبال گاو و گوسفند می‌رفته است. و این دو جنبه باید ملحوظ باشد و هیچکدام از این

دو در همدیگر خلط نباید بشود این دو جنبه اثباتی حکایت از دو جنبه ثبوتی می‌کند. خب آنچه که در اشیاء خارج وجود دارد. يك لحاظ، لحاظ به نفس آن اشیاء است که در موقعیت بسط و اجمال قرار دارند و يك وقتی نبوده‌اند در مقام اجمال بوده‌اند الان هست شده‌اند در مقام بسط است یا در مقام ظهور است وقتی که اینها را ما لحاظ بکنیم بالنسبه به علم ربوبی و در مقام فیاضیت در آنجا مقام، مقام بسط است و اجمال دیگر در آنجا وجود ندارد. پس علم اجمالی حق و علم تفصیلی حق این حرف‌ها را کنار بریزید يك علمی بیشتر وجود ندارد و آن علم تفصیلی حق است که آن عبارت است از حضور الاشیاء عند الحق و شهوده ایاها بتمامه و بکلّیه و عدم خلو ذات عن شیئی از این اشیاء و از تعینی از این تعینات بدون تصور ترکیب و بدون تصور تخییل و احتیاج که مطرح می‌کنند. در این زمینه مطالبی هست و بزرگان هم مسائلی در اینجا دارند

فکما ان بعلمه الاجمالی خب حالا ایشان اینطور می‌فرمایند مرحوم آخوند همانطوری که به علم کمالی و اجمالی خودش حضرت حق يعلم جمیع الاشیاء جمیع اشیاء و نسبتش را به او می‌داند این از يك ناحیه، از ناحیه قدرت و بقدرته تامته الکامله یقیم جمیع المقدورات جمیع مقدورات را اقامه می‌کند یا قیومیت جمیع مقدورات را دارد فکذلک همینطور ذاته کافیه فانتزاع جمیع لواحق در انتزاع جمیع لواحق و صفات و کیفیت لواحق این صفات و لواحق و نسبتش و اضافه اش به او، ذاتش کفایت می‌کند و این کفایت ذات به اضافه اشراقیه‌ای است

که آن ایجاد می‌کند و به ایجاد آن در خارج وجود پیدا می‌کند و این اضافه اشراقیه منبعت از خود ذات است. پس خود ذات کفایت می‌کند و نیازی به شریک هم ندارد. کمک نمی‌خواهد. می‌گویند يك وقت ناصر الدین شاه رفته بود يك جایی دیده بود يك فردی چند بچه دارد. خیلی آنها شبیه به هم هستند خیلی عجیب شبیه به هم هستند ناصر الدین شاه به او گفت چقدر بچه‌هایت مثل هم هستند گفت قربان ما کلفت و نوکر نداریم همه کارها را خودمان می‌کنیم لذا همه مثل هم هستند. کارخانه‌ای هستند و به يك شکل در می‌آیند. - فلیس فی عالم الهیته و صق ربوبیته) در عالم الهیت حق و صقع ربوبیت حق چیزی از معنای عدمیه وجود ندارد مثل عدم و امکان، در ذات حق عدم راه ندارد. امکان راه ندارد نقص راه ندارد. جهل راه ندارد. و ظن و هزل و حدوث و زوال تجدد و تصرّم و قطع و فقر و نیاز هیچکدام از اینها در علم حق وجود ندارد. عالم، عالم ثابتات است و در عالم ثابتات تغییر و تبدّل راه ندارد. این مطلب ایشان صحیح و درست است اما از این مطلب ما استفاده های زیادی می‌توانیم بکنیم که انشاء الله بعداً در فصل های خودش می‌آید

. (و العجب من الشیخ و شدّته و تفرّدی فی العلوم.) عجب از جناب شیخ است که ایشان با این شدّت و قوّه حدس و ذکائی که در معارف دارند (أنّه قصرُوا ادراک من فهم هذا المعنا) ایشان نتوانستند به این معنا برسند. وأعجب من ذلک عجیب تر از این (انه ممّا قد تفتته فی غیر شفاء) در غیر شفاء ایشان متوجه قضیه شده‌اند اما در شفاء چرا آمدند حضرت حق را امکان بالقیاس إلى الغیر شمردند (حیث ذکر فی التعلیقات) در تعلیقات ایشان دارند

که (ان الاشياء كل الحال واجبات للاول تعالى) تمام اشياء واجبات هستند یعنی واجب بالغير هستند یا واجب بالقياس إلى الغير هستند. (للاول تعالى: و ليس هناك الامكان البتّه) در اینجا امکان البتّه نیست البتّه آن مطلبی که ما در مورد واجب نقل کردیم. آقایان به این معتقد نیستند یا واجب بالغير می‌دانند یا واجب بالقياس إلى الغير می‌دانند. اما از نقطه نظر ذات که واجب بالذات باشد و مثل واجب الوجود باشد این مطلب در جایی نیامده است غیر از بعضی از عبارات که از عرفاء است (و فی کتاب اصولالجيا المنسوب الى المعلم اول تصریحا واصحه بانّ الممكنات كلها حاضره عند مبدأ الاول الضروره والبت) تمام ممکنات حضور دارند در مبدأ اول بنا بر ضرورت و فقط حضور دارند بر این اساس ما می‌توانیم بگوئیم منظور از کلام معلّم اول این است که همه ممکنات که حضور دارند حضور آنها حضور دفعی است نه حضور تدریجی (و اما ما یتراءى من تجدد الاشياء و تغیرها) آنچه که در خارج دیده می‌شود و می‌بینیم بعضی اشياء نیستند و بعد پیدا می‌شوند این را شما چه می‌فرمائید و یا تعاقب پیدا می‌کنند اینها یکی بر دیگری مقدّم و مؤخر می‌شود و تغیر پیدا می‌کنند و در تغیر هزار رنگ به خود می‌گیرند

فهذا بالقياس اوبته الوجود این بالقياس به بعضی از وعاهای وجود است در قیاس به مرتبه ماده و کون و فساد مطلب این چنین است (فان زوال و الغيبه بعض الموجودات) - این بسیار مطلب عالی است و انسان تعجب می‌کند خب این تعجب هم ندارد. - چه‌طور خداوند بعضی از این مطالب بکر را در سر خیلی از قدما می‌اندازد. و چیزهایی است

که حتی خیلی از متأخرین بعد از دو هزار سال هنوز ممکن است به این مسائل یعنی آنچه او ادراک کرده است نرسند و خلاصه نتوانند ادراک کنند - (فان زوال و الغیبه) زوال و غیبت از بعضی از موجودات که موجودات عالم طبع باشد (لا یستلزم زوال و الغیبه عن بعض آخر استلزام زوال و غیبت از مراحل علی خودش را ندارد. در عوالم علی زوال وجود ندارد. غیبت وجود ندارد. در همه آنها حضور هست در اینجا ما نمی بینیم اما همین که ما نمی بینیم یکی دارد می بیند ما نمی بینیم خب این چشم از ما است خب را درست بکنیم می بینیم پس ما اشکال دارد چشمشان که نمی توانیم زمان را بشکافیم مکان را بشکافیم و ببینیم الان چشم ما علیل است شما پشت این دیوار را می دانید چه است؟ خیر! اما اگر يك شخصی بود که يك حالتی پیدا کرد بعضی ها هستند يك حالات خاصی دارند که به آنها اسکنه گفته می شود همین شخص می تواند برود و پشت دیوار را هم ببیند که چه هست و الان افرادی هستند و خود من هم دیده ام بعضی از افراد را که اطلاع بر این خصوصیت پیدا می کنند و آنها معتقدند با چشمشان البته نه اینکه نفس این چشم يك قدرتی در او پیدا می شود که به واسطه آن قدرتی که پیدا می شود کاری را انجام می دهد که در شرایط عادی انجام نمی دهد. این مسأله است یعنی این چشم الان دارای يك خصوصیات فیزیکی است باید نور برخورد کند به آن دیوار جلو وقتی نور به آن برخورد کرد انعکاس پیدا کند در مردمک، مردمک آن نور را تبدیل می کند و منعکس می کند به شبکیه، شبکیه آن را جمع می کند در يك نقطه زرد که به آن ماکولا می گویند از آن نقطه زرد می رود در مغز

.... این کارها يك مسائل عادی است تازه این مسائل عادی هم به واسطه همان اشراف نفس است یعنی نفس می آید این آلت را به کار می کشد نه اینکه این آلت است که برای نفس غذا تهیه می کند و می فرستد نفس می آید از این آلت استفاده می کند. لذا وقتی که شما نفستان جایی توجه دارد. نگاه به طرف می کنید اما هیچی نمی بینید یکی می آید از جلوی شما رد می شود چون حواستان پرت است او را نمی بیند یا اینکه با یکی دارید حرف می زنید، کسی دارد صحبت می کند نمی شنوید مگر این موج در این گوش نمی رود. پس چرا شما چیزی نفهمیدید چون نفس نیامده این آلت را به کار بگیرد نفس اگر بیاید به کار بگیرد شما ادراك می کنید بله موج برخورد می کند پرده صماخ را هم تکان می دهد ولی صحبت در این است که کاری انجام نمی دهد اثری بر این مترتب نمی شود حالا بسته به این است که این نفس چقدر در اعمال يك آلت مؤثر باشد این مسأله است که به هر مقدار تأثیر آن بیشتر بود، استفاده از این آلت هم بیشتر می شود لذا انسان با همین چشمش همین که به قول امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند: (اعجبوا لهذا الانسان يبصر بشحن و يسمع بعظم و ينطق بلحم) که با زبان تکلم می کند و با استخوان می شنود استخوان هایی که در گوش هست

می گویند فرهاد میرزا در فرنگ تحصیل کرده بود پسر فتحعلی شاه بود و مرد دانشمندی هم بود بسیار مرد دانشمندی بود هیئتی هم بود اهل ریاضی هم بود. و در دانشگاه ترکیه - البتّه دانشگاه که نبوده - آن موقع وقتی درس می خوانده است آن استاد آمد و وقتی که داشت گوش را

تشریح می‌کرد گفت من می‌خواهم يك حقیقتی را برای شما بیان کنم این است که امروز کشف شده است بر اینکه انسان به واسطه استخوان می‌شنود. پرده صماخ استخوانها را به حرکت می‌اندازد و به واسطه عصبی که در آن استخوان وجود دارد، بعد از گذشت از يك مایع چون در آب سرعت صوت تسریع پیدا می‌کند به واسطه عصب منتقل به مغز می‌شود فرهاد میرزا بلند می‌شود و می‌گوید که ما هزار و دویست سال پیش يك همچنين مسأله‌ای را گفتیم استادشان مسیحی بوده فرهاد میرزا این حدیث را می‌خواند اعجبوا لهذا الانسان يبصر بشحن و ينطق بلحم و يسمع بعظم - و خیلی همه تعجب می‌کنند که کلام حضرت آن موقع از جنبه اعجازی بر ایشان تلقی شده بود. این نفس می‌آید از این مسأله آنچه را که دارد استفاده می‌کند و می‌گیرد. فكيف عن حقیقه الوجود و المحيط به الجميع الاشیاء) چگونه غیبت و زوال از يك حقیقت وجود صادر می‌شود که محیط به همه اشیاء است حافظ همه مراتب و انحاء مراتب وجود است و سیاتی تحقیق هذا المقام انشاء الله المفضل المنعام.

سؤال: آیا مباحث توحیدی آیا قبلاً هم چنین توحیدی در اسلام بوده یا توحیدی که پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام آورده اند در امم سابقه و در میان کتب نازله بوده است

جواب: خير يك همچنين چیزی را از آنها سراغ نداریم از عباراتشان يك همچنين چیزی سراغ نداریم. کلماتی که از ائمه و نحوه بیانی که از آنها داریم به يك کیفیتی است که فقط اختصاص

به اسلام دارد

سؤال: این آیه سوره واقعه که در مورد

امیرالمؤمنین هست (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ  
الْمُقَرَّبُونَ)

جواب: نه به این معنا نیست.